

نگرشی به تقسیم آیات قرآنی به «محکم و متشابه» و تبیین تأویل متشابه

علیرضا اقبالی سبحانی*

سطح چهار حوزه علمیه و دانشجوی دکتری ادیان و مذاهب

(تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۷)

چکیده

از دیرباز موضوع تقسیم آیات قرآن به محکم و متشابه و تبیین معنای تأویل، مورد توجه مفسران قرآن بوده و درباره سه موضوع: محکم، متشابه و تأویل بحث‌های گسترده‌ای انجام گرفته است. بیشترین بحث‌ها به تعیین معنای متشابه مربوط می‌شود که در میان انظار گوناگون دو نظر طرفدار بیشتری دارد. متشابه یعنی عوالم غیبی مانند: برزخ و صراط و امثال اینها و متشابه یعنی صفات خبری که به‌ظاهر حاکی از تجسیم و تشبیه خداست و نظریه اخیر مد نظر نویسنده این مقاله هم قرار دارد. واژه تأویل در قرآن در موارد متعددی به‌کار رفته است، مانند تبیین اسرار کارهای به‌ظاهر نازیبا در مورد مصاحب موسی؛ بیان اسرار عمل به قانون‌های الهی؛ تبیین واقعیت رویا؛ نمایان شدن همه حقایق قرآنی در روز قیامت و سرانجام تأویل متشابه. نظریه برگزیده تأویل متشابه، تفسیر آیه در پرتو آیات محکم است و به یک معنا از ظهور افرادی دست برمی‌داریم و به ظهور جمعی اهمیت می‌دهیم. مثلاً آنجا که می‌فرماید: آسمان و زمین را با دست‌های خود آفریدیم، با توجه به قراین، منظور نفی شریک و همیار در آفرینش است یا در مورد آدم که می‌گوید: با دو دستم او را آفریدم، مقصود عنایت به آفرینش اوست. فتنه‌گران به ظاهر افرادی تمسک می‌جویند و اذهان را مشوش و عقاید تشبیه و تجسیم را ترویج می‌کنند ولی راسخان در علم به واقعیت آیات متشابه پی برده‌اند و به هر دو ایمان راسخ دارند و از تأویل آن آگاه هستند.

واژگان کلیدی

تأویل، متشابه، محکم.

مقدمه

از دیرباز دو موضوع در کتاب‌های تفسیر، سپس در علوم قرآنی نظر محققان را به خود جلب کرده و صفحات بسیاری برای توضیح آن اختصاص یافته است، این دو موضوع عبارتند از:

۱. تقسیم آیات به محکم و متشابه.

۲. تأویل متشابه.

در میان مفسران اخیر، دو شخصیت علمی بیش از دیگران درباره این دو موضوع به بحث و بررسی پرداخته‌اند:

۱. سید محمد رشید رضا در تفسیر «المنار».

۲. علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان».

اگر موضوع دوم، به تحقیق بیشتری نیاز داشته باشد، ولی موضوع نخست، از روشنی خاصی برخوردار است. گاهی سخن گفتن در مسائل واضح، سبب ابهام آن می‌شود و تقسیم آیات قرآن به محکم و متشابه از همین مقوله محسوب می‌شود.

مفسران در معنای این دو اصطلاح قرآنی اختلاف زیادی دارند. شیخ طبرسی در تفسیر گرانسنگ خود به بیان پنج قول پرداخته است (طبرسی، بی‌تا، ج ۱: ۴۰۹)؛ فخر رازی در تفسیر خود به چهار قول بسنده می‌کند (فخر رازی، بی‌تا، ج ۴: ۱۷۰)؛ مؤلف المنار ده قول در این مورد نقل کرده‌اند (رشید رضا، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۹۰ - ۱۹۴) و در سایه این اختلاف، اینکه آیه‌ای را که نازل شده از محکم بهره بگیریم و متشابه را از طریق محکم تبیین کنیم، خود جزو متشابهات شده است و مسلماً چنین اختلافی خواست قرآن نیست.

ویژگی‌هایی که در مورد محکم و متشابه در آیه وارد شده است، ضعف بسیاری از این اقوال را نمایان می‌کند. اینک ویژگی‌هایی را مطرح می‌کنیم که برای هر دو در آیه وارد شده است:

۱. از خصوصیات مشترک هر دو صنف این است که هر دو به صورت آیه قرآنی تجلی کرده‌اند و دارای خطاب یا محتوای اعتقادی یا علمی هستند.

۲. هر دو صنف از ظهوری برخوردارند، چیزی که هست پیروی از ظهور محکم (به دلیل استحکام) پیامدی ندارد؛ اما پیروی از ظهور متشابه به علت ناپایداری، با مشکل روبه روست.

۳. افراد فتنه‌گر برای ایجاد فتنه و اغتشاش در جامعه اسلامی از ظهور متشابه پیروی می‌کنند.

۴. متشابه دو نوع تأویل دارد، تأویلی که فتنه‌گران به دنبال آن هستند کاملاً محکوم و مطرود است؛ اما تأویلی که خدا و راسخون از آن آگاهند، عین مطلوب وحی الهی است. با توجه به این خصوصیات به برخی از نظریه‌ها در تفسیر «متشابه» اشاره می‌شود:

۱. متشابه دانشی است که مخصوص خداست

محکم چیزی است که آگاهی از آن به خدا اختصاص ندارد؛ در حالی که علم به متشابه مانند: وقت روز قیامت به خدا اختصاص دارد (رشید رضا، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۹۱، به نقل از جابربن عبدالله).

در اینکه آگاهی از وقت قیامت از آن خداست، چنانکه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (لقمان: ۳۴)، ولی خصوصیتی که برای متشابه گفته شده‌اند، در این نظر نیست؛ خصوصاً جمله «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ»، زیرا پیروی از آنچه متشابه است، در اینجا موضوعیت ندارد، گذشته از این فتنه‌گران چگونه می‌توانند در چنین علمی که مخصوص خداست، به فتنه‌گری بپردازند.

۲. متشابه حروف مقطعه

متشابه حروف مقطعه در آغاز سوره‌هاست.

یادآور می‌شویم که باید متشابه دارای ظهوری باشد که فتنه‌گران با پیروی از آن فتنه کنند؛ این حروف ناپیوسته به صورت کلامی نیستند و ظهوری ندارند که چنین کارآیی داشته

باشد، به علاوه بسیاری از آنها آیه مستقلی نیستند، مانند: «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ».

۳. متشابه آیات مکرر

متشابه آیاتی است که مفاد آن یکی، اما الفاظ آن مختلف است؛ مثلاً خدا در قصه حضرت نوح(ع) در موردی می‌فرماید: «أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» (هود: ۴۰) و در آیه دیگر می‌فرماید: «فَأَسْلُكُ فِيهَا» (مؤمنون: ۲۷) و نیز در مورد عصا می‌گوید: «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه: ۲۰) و در مورد دیگر می‌فرماید: «فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ» (اعراف: ۱۰۷). در این موارد متشابه الفاظ آیات است، نه مفاد آنها.

ضعف این قول نیز ظاهر است، این نوع آیات در تاریخ نزول قرآن مایه فتنه‌گری نبوده‌اند.

۴. متشابه: قصص و امثال قرآن

متشابه قصص و امثال قرآن است، حالا روشن نیست که چرا این دو بخش از آیات را متشابه خوانده‌اند، شاید به این دلیل باشد که یک محتوا به صورت‌های مختلف ولی شبیه یکدیگر وارد شده است. ولی هرگز مایه فتنه‌گری نبوده‌اند.

۵. متشابه: محکم ناسخ، متشابه منسوخ

آیات ناسخ محکم و منسوخ متشابه است، لابد وجه قول مذکور این است که انسان غیروارد، منسوخ را از ناسخ تمیز نمی‌دهد و از این جنبه یک نوع تشابه حاصل می‌شود.

۶. متشابه: حقایق پوشیده بر ما

متشابه آن حقایق غیبی است که در این جهان فراتر از شناسایی ما هستند، مانند عالم برزخ، میزان، اعراف و حساب اعمال و امثال اینها.

این نظر نیز با خصوصیات ذکرشده در آیه برای متشابه تطبیق نمی‌کند.^۱

۱. برای آگاهی از قائلان این اقوال شش‌گانه به تفسیر مجمع‌البیان طبرسی، ج ۱: ۴۰۹؛ تفسیر رازی، ج ۴: ۱۷۰؛

المنار، ج ۳: ۱۹۰ - ۱۹۴ مراجعه شود.

اینها اقوالی دربارهٔ محکم و متشابه هستند و بقیهٔ اقوال نیز بسان همین هاست و یادآوری آنها لزومی ندارد.

نظریهٔ مشهور در آیات متشابه

بررسی تاریخ تفسیر قرآن شاید ما را به مقصود از متشابه رهبری کند، زیرا باید دید گروه های منحرف بعد از رحلت پیغمبر اکرم(ص) با چه آیاتی فتنه‌گری و در میان مسلمانان اختلاف ایجاد کرده‌اند. آیات مد نظر آنان مواردی هستند که سطحی نگران از مجسمه و مشبهه به ظهور آنها تمسک جسته‌اند و مذهب تجسیم، تشبیه یا جبر و قدر را (که انسان را فاقد اختیار می‌دانند) پی‌ریزی کرده‌اند.

آیاتی که دربارهٔ «استوای خدا بر عرش» یا «داشتن دو دست» یا «یک دست» یا «وجه» یا داشتن «غضب» و «مکر و حيله»، بوده‌اند، آیاتی هستند که در طول تاریخ با اینها فتنه‌گری شده و پایهٔ مذاهب ساختگی قرار گرفته‌اند.

البته این آیات ظهوری ذاتی دارند، ولی در پرتو آیات محکم ابهام آنها برطرف شده است و ظهور لرزان آنها به ظهور مثبت و پابرجا تبدیل می‌شود.

مؤلف «المنار» می‌نویسد: «انَّ المتشابه ما اشتبهت معانیه قاله مجاهد وهذا یوافق قول أكثر العلماء؛ متشابه چیزی است که مفاد و معنای آن مشتبه بوده و روشن نباشد و این قول اکثر علمای تفسیر است» و لذا در آیات متشابه، به بحث و بررسی می‌پردازند تا مفاد آن روشن شود (رشید رضا، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۹۳). البته این تعریف تا حدی صحیح، اما نارساست، باید افزوده شود که: دارای ظهور لرزانی است که فتنه‌گران با آن به فتنه برمی‌خیزند.

در اینجا یادآور می‌شویم که همهٔ آیات قرآن از محکم و متشابه؛ برای بهره‌گیری فرود آمده و هیچ‌آیه‌ای از آیات قرآن برای تعبد، دور از فهم فرود نیامده است که امکان فهم و درک آن نباشد، البته شاید محتوای آن دارای درجاتی باشد که برخی جنبهٔ عمومی و برخی دیگر جنبهٔ خصوصی داشته باشند.

ما در بحث دوم که روی معنای تأویل تمرکز دارد، به برخی از آیات متشابه اشاره

می‌کنیم و چگونگی رفع ابهام را از طریق آیات محکم ارائه خواهیم کرد.
اینک به تشریح موضوع دوم می‌پردازیم که اهمیت بسیاری هم دارد:

موارد استعمال «تأویل» در قرآن

در اصطلاح علمای اصول و فقه، تأویل عبارت است از برگردانیدن ظاهر کلام به غیر ظاهر آن و به اصطلاح: «کلام ظهوری دارد اما به عللی از آن ظهور رفع ید شود» و برخلاف ظاهر تفسیر شود. تأویل به این معنا در مواردی انجام می‌گیرد که مفسر یا فقیه در اخذ به ظاهر کلام در تنگنا قرار می‌گیرد و ناچار می‌شود آن را به گونه دیگری تفسیر کند، تا از این تنگنا بیرون آید و مسلماً چنین کاری، برخلاف ظاهر سخن خواهد بود و گوینده‌ای که از راه «توریه» (دو پهلو سخن گفتن) وارد می‌شود، این طریق را برمی‌گزیند و مدعی می‌شود که: ظاهر سخن او مقصود جدی وی نبوده، بلکه خلاف آن را اراده کرده و به اصطلاح توریه کرده است، به دلیل روشن بودن مطلب خود را از آوردن مثال بی‌نیاز می‌دانیم.

یادآور می‌شویم که تأویل به این معنا، اصطلاحی علمی بوده که در لسان فقیهان و دیگر عالمان رایج است و بیش از همه، مفسران «عهدین» از آن بهره می‌گیرند، زیرا آنگاه که ظاهر فقرات این دو کتاب را برخلاف عقل، فطرت و دانش مسلم می‌یابند، ناچار می‌شوند که در ظاهر آنها دست ببرند و آن را به گونه دیگری که کاملاً بر خلاف ظاهر است، تفسیر کنند و خود را از این تنگنا نجات دهند.

در حالی که تأویل در قرآن به این اصطلاح ارتباطی ندارد و حتی تأویل متشابه نیز از این مقوله بیرون است و این مطلب در پایان بررسی روشن می‌شود. اکنون به تبیین معنای لغوی تأویل و سپس بیان حقیقت آن از منظر قرآن می‌پردازیم.

تأویل در لغت

تأویل، مصدر فعل «آل. یؤول. أولاً» به معنای «رَجَع، یرجع رجوعاً» است، هنگامی که به باب تفعیل برود و گفته شود: «اول، یؤول» طبعاً مصدر آن «تأویل» خواهد بود.

اعشی، شاعر دوران جاهلیت می گوید:

أَوَّلِ الْحَكَمِ إِلَى أَهْلِهِ كَيْسَ قِضَائِي بِالْهُوَى الْجَائِرِ

(ابن فارس، ۱۳۶۶، ج ۱، مادهٔ أول).

«هر نوع داوری را به اهلش واگذار

داوری من بر اساس هوی و هوس نیست».

ابن منظور در «لسان العرب» آنچه را که از مقایسه نقل کردیم، تکرار می کند و دیگر به ذکر آن نیازی نیست (ابن منظور، بی تا، ج ۱۱، مادهٔ أول).

راغب اصفهانی در مفردات می گوید: تأویل بازگرداندن شیئی به اصل، ریشه و حقیقت آن است و دیگر لغت نویسان همین مطلب را آورده اند. آنچه مفردات در کلام خود آورده، جامع ترین بیان در این مورد است و خلاصهٔ آن این خواهد بود که تأویل یک شیء (حمل برخلاف ظاهر آن نیست) بلکه بازگرداندن آن به واقع و حقیقتی است که در مورد تأویل نهفته اند و سیمای حقیقت خویشتن را با پرده برداری نشان می دهد (مفردات راغب مادهٔ «اول»). بنابراین تأویل به معنای «ارجاع» و «بازگردانیدن» و تأویل به مؤول به معنای عاقبت و سرانجام خواهد بود.

موارد به کارگیری تأویل در قرآن

در قرآن مجید واژهٔ تأویل در موارد گوناگون به کار رفته است که همگی تحت پوشش معنای واحدی هستند. اینک به موارد آن اشاره می کنیم:

۱. تبیین اسرار کارهای به ظاهر نازیبا

گاهی انسان کارهایی را انجام می دهد که از نظر ظاهری ناپسندیده و نازیباست و آن را کار خلاف و قبیح می پندارند، زیرا از مصالح واقعی آن آگاه نیستند، ولی آن کس که کنندهٔ آن کارهاست، هرگاه اسرار و انگیزه هایش را بیان کند، مخاطب شگفت زده می شود و اعتراض خود را پس می گیرد. بنابراین «بیان مصالح و انگیزه ها» تأویل این نوع کارهاست.

از این موارد هستند کارهای مصاحب موسی در سفر دریایی و زمینی، زیرا همسفر وی

سه کار انجام داد که از نظر حضرت موسی بسیار نازیبا بودند:

۱. هر دو نفر با جمعی در کشتی نشستند، همراه موسی به دور از دید دیگر مسافران، گوشه‌ای از کشتی را سوراخ کرد و این کار تعجب موسی را برانگیخت و گفت با این عمل می‌خواهی ساکنان کشتی را در دریا غرق کنی؟

۲. آنگاه که از کشتی پیاده شدند، مصاحب موسی نوجوانی را کشت و بار دیگر شگفتی موسی را برانگیخت و گفت چرا انسان بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را کشته باشد، کشتی! همراه موسی در این مرحله به وی گفت اگر به کارهای من اعتراض کنی، همراهی شما با من در این سفر پایان می‌پذیرد.

۳. اتفاقاً در مسیر خود به دیواری برخوردند که در حال فرو ریختن بود، همسفر موسی آن دیوار را از نو به پا کرد. در این هنگام موسی به وی گفت صاحبان این سرزمین از پذیرایی ما سر برتافتند، لااقل برای این عمل مزدی دریافت می‌کردی.

در این هنگام همسفر موسی که نام او در روایات «خضر» آمده است؛ به مصاحبت خود با موسی پایان داد و سپس از راز اعمال به‌ظاهر نازیبای خود، پرده برداشت و اسرار هر سه عمل را بازگو کرد و پایان‌بخش گفتار همسفر موسی این بود.

«ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کهف: ۸۲).

«این دست اسرار و راز کارهای من بود که طاقت نیاوردی».

قرآن اسرار و انگیزه‌های کارهای او را بیان کرده است که ما از طرح آنها برای اختصار خودداری می‌کنیم.

در اینجا کلمه تأویل به معنای کشف اسرار عمل و تبیین مصالح آن به‌کار رفته و در یک جمله «بازگرداندن ظاهر فعل به باطن آن» خلاصه شده است.

در اینجا کلام و سخنی در کار نیست، بلکه فعل و کار تکوینی انسانی است که تأویل آن، ارجاع ظاهر آن به باطن و تبیین انگیزه آنها خواهد بود.

۲. بیان اسرار عمل به قانون

قرآن بار دیگر تأویل را در مورد تبیین اسرار تقنین حکمی از احکام به‌کار برده است. خدا

در سوره «اسراء» ضمن بیان یک رشته از فرمان‌ها، دستور می‌دهد که در مقام داد و ستد از هر نوع کم‌فروشی خودداری کنید؛ خواه مبادله جنس به صورت کیل و پیمان‌ه باشد یا به صورت ترازو و سنجش؛ آنگاه نتیجه عمل به این حکم را چنین بیان می‌کند: «ذَلِكْ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (اسراء: ۳۵). عمل به این قانون برای شما نیک و عاقبت نیکو دارد. تأویل در این مورد به معنای بیان مصالح اجتماعی عمل به قانون‌های عادلانه است؛ زیرا درستکاری در داد و ستد، نوعی عدالت اجتماعی محسوب می‌شود که نتیجه آن به همگان برمی‌گردد؛ یعنی این نوع عمل عاقبت و پایان نیکی برای همگان دارد. بنابراین تأویل در این مورد به بازگرداندن سخن و تصرف در آن ارتباطی ندارد، بلکه عاقبت و پیامدهای نیک عمل به قانون را بیان می‌کند.

در آیه دیگر تأویل در همین معنا نیز به کار رفته است، یعنی تبیین عاقبت و سرانجام عمل به یک تکلیف. اینک مورد آن: خدا فرمان می‌دهد از خدا و رسول او و صاحبان فرمان از خود، اطاعت کنید و اگر در موردی اختلاف پیدا کردید - اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید - آن را به خدا و رسول او بازگردانید (و از پیش خود کاری انجام ندهید). در این موقع نتیجه عمل به این تکلیف را چنین توصیف می‌کند: «ذَلِكْ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (اسراء: ۳۵). این روش کار نیکی است و عاقبت خوبی برای همگان دارد. تأویل در این آیه ناظر به بیان مصالح واقعی ارجاع اختلاف به خدا و رسول اوست.

در این دو مورد حقیقت تأویل، عاقبت خوب و میوه شیرین عمل به قانون (ارجاع اختلاف به خدا و رسول) است.

۳. تأویل رویا و تعبیر آن

مورد سومی که قرآن تأویل را در آن به کار برده است. رویاها و خواب‌هایی است که انسان می‌بیند و مسلماً مقصود خواب‌های آشفته نیست که در عرف می‌گویند: «شتر در خواب بیند پنبه‌دانه».

بلکه یک رشته از رویاهایی است که نفس انسان صورت واقعیت‌هایی را می‌بیند که در خارج انجام خواهند گرفت و در عالم رویا به آنها دسترسی پیدا می‌کند، ولی تا بیدار شود

قوه متخیله در آن تصرف می‌کند و چهره واقعی چیزی را که دیده است دگرگون خواهد کرد. مُعَبَّر کسی است که بتواند تصرفات قوه متخیله را برطرف و چهره واقعی خواب را پیدا کند.

قرآن در مواردی لفظ تأویل را در این مورد به‌کار برده است. اینک به رئوس آنها اشاره می‌کنیم:

۱. یوسف در عالم رویا می‌بیند که یازده ستاره به‌همراه خورشید و ماه بر او سجده می‌کنند (یوسف: ۴).

۲. هم‌زندانی یوسف در خواب می‌بیند که خمر می‌فشارد.

۳. هم‌زندانی دیگرش در رویا می‌بیند که نانی را بر سر نهاده است و می‌برد و مرغان هوایی از آن می‌خورند (یوسف: ۳۶).

۴. پادشاه در عالم رویا می‌بیند که هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را خوردند و هفت خوشه گندم سبز، در کنار هفت خوشه خشک است (یوسف: ۴۳).

قرآن تعبیر همه این خواب‌ها را تأویل می‌نامد و کار کسی را که ریشه‌های خواب را به دست آورد و به واقعیت خواب پی برد، تأویل توصیف می‌کند. اینک به موارد آنها در قرآن اشاره می‌کنیم.

۱. آنگاه که یوسف خواب خود را برای پدر نقل می‌کند، پدر او را از بازگویی رویای خود برای برادران بازمی‌دارد و سپس می‌افزاید: «يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ»؛ خدا تو را از تعبیرهای خواب آگاه می‌سازد.

۲. آنگاه که یعقوب و همسرش و همه برادران در برابر یوسف سجده کردند. حضرت یوسف به پدر گفت: «يَا اَبْتِ هَذَا تَاْوِيْلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» (یوسف: ۱۰۰)؛ پدر جان این واقع خواب چند سال من است که الآن تحقق می‌پذیرد.

۳. یوسف در مورد خواب‌های دو هم‌زندانی خود چنین می‌گوید: «لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ اِلَّا نَبَاتُكُمَا بِتَاْوِيلِهِ» (یوسف: ۳۷)؛ پیش از آنکه غذای شما را بیاورند، من شما را از تعبیر خوابتان آگاه می‌سازم.

۴. آنگاه که اطرافیان ملک از تعبیر خواب او عاجز شدند. یکی از آن دو زندانی که آزاد شده بود، می‌گوید من شما را از تأویل این خواب آگاه می‌سازم و کلید تأویل این خواب به دست یوسف زندانی است و ساقی شاه در این مورد چنین گفت: «أَنَا أُتِّبُّكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ» (یوسف: ۴۵).

بررسی انواع رویاها

رویا‌های انسان بر سه گونه هستند:

بخش نخست: رویاهای آشفته، آنچه را در روز می‌اندیشد، شب در هنگام خواب در مخیله او نیز ظاهر می‌شود. حتی در ایام کنکور که ترس بر همگان حاکم می‌شود، برخی از دانشجویان در خواب می‌بینند که پشت میز کنکور نشسته‌اند و چنین و چنان می‌کنند.

بخش دوم: برخی دیگر خواب‌های واقع‌گراست؛ یعنی آنچه را در خواب می‌بیند، پس از بیداری یا محقق می‌شود یا آن را محقق‌شده می‌یابد. این نوع خواب‌ها ارتباط نفس با جهانی است که در آنجا همه رویدادها به نوعی منعکس می‌شوند.

این دو نوع خواب تأویل ندارند؛ زیرا اولی بی‌ریشه و دومی از تعبیر بی‌نیاز است.

بخش سوم: خواب عبارت از اتصال نفس انسان با جهانی است که همه رویدادها در آنجا منعکس است و آنچه را واقع شده است یا واقع می‌شود، درک می‌کند؛ ولی تا بیدار شود قوه متخیله در آن تصرفاتی انجام می‌دهد. چنین خواب‌هایی به تأویل نیاز دارند، یعنی باید ظاهر خواب را به ریشه‌های آن بازگرداند و پرده از ظاهر آن برفکنند و سیمای واقع خواب را نشان داد. همه خواب‌هایی که از سوره یوسف نقل کردیم، از این مقوله هستند؛ خواه خواب یوسف یا خواب هم‌زندانی یا خواب ملک. همگان واقعیتی را دیده بودند، اما تا بیدار شوند سیمای حقیقت با پوشش‌هایی از قوه متخیله پنهان شده بود، معبر آن پوشش را برفکنند و حقیقت را بیان کرد.

۴. نمایان شدن همه حقایق قرآنی

در برخی از آیات تأویل همه قرآن مطرح است. در سوره اعراف آیه‌ای به این مطلب اشاره می‌کند:

«وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (یوسف: ۵۲ - ۵۳).

«ما کتابی برای آنها آوردیم که (اسرار و رموز) آن را با آگاهی شرح دادیم (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می‌آورند.» آیا آنها جز انتظار تأویل آیات (و فرارسیدن تهدیدهای الهی) دارند؟ آن روز که تأویل آنها فرارسد (کار از کار گذشته و پشیمانی سودی ندارد) کسانی که قبلاً آن را فراموش کرده بودند، می‌گویند: "فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند آیا (امروز) شفیعیانی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟ یا (به ما اجازه داده شود به دنیا) بازگردیم، و اعمالی غیر از آنچه انجام می‌دادیم، انجام دهیم؟! (ولی) آنها سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان: گم می‌شوند (نه راه بازگشتی دارند و نه شفیعیانی!)».

و در سوره یونس نیز به تأویل همه قرآن اشاره شده است، چنانکه می‌فرماید:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (یونس: ۳۸ - ۳۹).

آیا آنها می‌گویند: «او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟! بگو «اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند آن بیاورید و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید و به یاری) طلبید!».

(ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند) بلکه چیزی را انکار کرده اند که آگاهی از آن نداشتند و هنوز واقعیتش (تأویل) بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آنها نیز همین‌گونه تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود!».

در این دو آیه از تأویل مجموع قرآن یا برخی از حقایق آن سخن به میان آمده و مقصود این است که قرآن در بسیاری از آیات از امور غیبی و پنهان از حس، مانند عالم برزخ و زندگی پس از مرگ و حضور در محشر برای پس دادن حساب و عبور از صراط و وجود دوزخ و بهشت و ... خبر داده است و مشرکان از پذیرش این حقایق سر باز می‌زدند. قرآن می‌فرماید: روزی فرا می‌رسد حقایق این قرآن برای آنان نمایان می‌گردد، فرارسیدن تأویل این کتاب به این معناست که این مفاهیم به صورت حقایق عینی تجلی می‌کند؛ در این صورت احدی نمی‌تواند در آن شک و تردید کند.

در این موارد چهارگانه، حقیقت تأویل امری تکوینی است و به تفسیر لفظ یا تبیین آیه ارتباطی ندارد؛ بلکه حقیقت تأویل روشن شدن رشته‌ای از واقعیات خارجی است که پنهان بوده‌اند و سپس آشکار می‌شوند.

۵. تأویل متشابهات

آخرین بخش از تبیین معنای تأویل در قرآن «تأویل متشابه» است.

توضیح اینکه به حکم آیه مبارکه «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ» که قسمتی از آن، آیات محکم است که اساس این کتاب است و قسمتی از آن «متشابه» است» (آل عمران: ۷).

آیات قرآن بر دو بخش تقسیم می‌شود و بخشی محکم و بخش دیگری متشابه است. آگاهی از معنای تأویل متشابه در گرو این است که این دو اصطلاح قرآنی یعنی مقصود از آیه محکم و متشابه تبیین شود. هرچند در آغاز مقاله به گونه‌ای توضیح داده شد.

آیات محکومات چیست؟!

محکومات آیاتی هستند که دلالت آنها بر مراد از قوه و قدرت خوبی برخوردار باشد، به گونه‌ای که هیچ نوع تردیدی در مفاد آیه وجود نداشته باشد، خواه آیه محکم به صورت نص باشد یا به صورت ظاهر و هر دو، از اقسام محکومات هستند، یعنی دلالت هر دو آیه، ثابت و پابرجا و فاقد شک و تردید است، با این تفاوت که اگر گوینده نص آن را بر خلاف مفاد آن تفسیر کند، متناقض شمرده می‌شود؛ مثلاً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را به گونه‌ای

تفسیر کند که با تثلیث مسیحیان هماهنگ باشد، این نوع دستکاری نوعی تناقض تلقی می شود. در حالی که اگر در دلالت آیه‌ای که از قسم ظاهر است، دست ببرد؛ تناقض شمرده نمی‌شود؛ ولی کار او برخلاف ظاهر قلمداد خواهد شد و تا دلیل بر درستی دستکاری اقامه نکند، چنین ادعایی از او نیز پذیرفته نمی‌شود.

این مطلب را با یک مثال روشن می‌کنیم.

اگر کسی بگوید شیری را در حمام دیدم، مسلماً «حمام» قرینه بر این است که آنچه را او دیده، از مقوله حیوان نبوده و از مقوله انسان است. ولی شیر دو ویژگی دارد:

الف) شجاعت.

ب) بدبویی دهان.

همه مردم از کلام او همان معنای اول را می‌فهمند، یعنی انسان شجاع و دلیری را در حمام دیده است؛ ولی اگر بگوید مقصودم این بود که انسان بدبو دهان را دیدم، از او پذیرفته نمی‌شود هرچند دهان شیر نیز بدبوست، خصوصیت بارز شیر شجاعت است نه بدی بوی دهان؛ مگر این قرینه‌ای مقالی و حالی در سخن او بر درستی ادعای وی باشد.

ما در بحث‌های اصولی به این نتیجه رسیدیم که ظواهر جزو قطعیات است، یعنی آنچه بر دوش ظواهر گذاشته شده که همان ارائه معانی جمله است، ظاهر به صورت قطع بر آن دلالت دارد و اما شک در اینکه آیا گوینده این سخن را جدی گفته یا از طریق مزاح، رفع این احتمال بر عهده ظاهر نیست تا در صورت عدم رفع، آن را متزلزل کند. اتفاقاً این نوع تردید در نص هم وجود دارد و باید این احتمال و امثال آن را به وسیله یک رشته اصول عقلایی برطرف کرد و اصل رایج در میان عقلا در این موارد، جدی بودن سخن است، نه شوخی و مزاح (سبحانی، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

با این بیان روش می‌شود که غالب آیات قرآن جزو محکّمات هستند و تعدادی از آیات هم از این ضابطه بیرونند.

اکنون که با معنای محکم آشنا شدیم، به تفسیر متشابه و تأویل آن می‌پردازیم.

متشابه و تأویل آن

آیات متشابه آیتی هستند که مقصود واقعی در بدو نظر واضح و روشن نیست و آیه از نظر دلالت کاملاً دوپهلوی و لرزان است؛ اما در عین حال با دقت در خصوصیات آیه و احیاناً به ضمیمه آیات دیگر، می‌توان آن را از لرزانی و بی‌ثباتی به ساحل ثبات و استحکام رهبری کرد و باید توجه داشت که: دقت در خود آیه و آیات دیگر و یا در قراین، مایه دستکاری در دلالت آیه نیست؛ بلکه نوعی استحکام بخشیدن به دلالت آیه و آن را از حال تردید بیرون کشیدن است.

در بحث‌های پیشین گفته شد که حمل ظاهر آیه بر خلاف آن، اصطلاح جدیدی است که به قرآن راه ندارد و آیات قرآن (خواه نص و خواه ظاهر) از نظر دلالت تعیین دارند و آیه متشابه اگرچه فاقد ظهور قطعی است، بر اثر دقت در آیه و امثال آن، می‌توان دایره احتمالات را کاهش داد، تا به مراد واقعی رسید.

در پرتو بیان پیشین روشن شد که تأویل متشابه، عبارت از آن است که احتمالات متعدد در آیه را بر اثر دقت در خود آیه و قراین همراه کاهش و دلالت آیه را به مراد واقعی ارجاع دهند و این عمل را در تعبیر علمی «ارجاع المتشابه الی المحکم» می‌نامند؛ یعنی در پرتو محکومات، متشابه را تفسیر کنند، خلاصه اینکه: محکومات و متشابهات هر دو از آیات قرآن هستند، ولی از نظر دلالت با یکدیگر فرق دارند. مفسر می‌کوشد ابهام متشابه را در پرتو محکومات برطرف کند و سیمای مقصود را از میان احتمالات بیرون بکشد و این نوع عملی علمی، تأویل متشابه است که از آن راسخان در معارف قرآنی خواهد بود.

اکنون این حقیقت را با چند مثال روشن می‌کنیم.

۱. آفرینش آدم با دست‌های خدا

خدا در قرآن مجید خطاب به ابلیس می‌فرماید:

«يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص: ۷۵).

«ای ابلیس! چه چیز مانع از سجده کردن تو بر مخلوقی شد که با دست‌های

خود او را آفریدم؟! آیا تکبر کردی یا از برترین‌ها بودی؟!».

آنچه از ظاهر آیه در بدو امر به ذهن می‌رسد این خواهد بود که خدا با دست‌های خود آدم را خلق کرده است. مسلماً می‌دانیم که خدا جسم و جسمانی نیست و آیه «لیس کمثله شیء» ذرّ گوش هر مفسر است، پس باید بررسی کرد و مفاد واقعی آیه را به دست آورد و راه آن ارجاع متشابه به محکم است:

از آیاتی که درباره خلقت آدم وارد شده است، استفاده می‌شود که خدا عنایت خاصی به آفرینش آدم داشته است و لذا قبلاً با فرشتگان مذاکره می‌کند. آنها آفرینش او را با مصلحت همراه نمی‌دانند، سپس خدا او را می‌آفریند و اسماء را به او آموزش می‌دهد و آنگاه به فرشتگان می‌گوید از این اسماء خبر دهید. آنان اظهار عجز می‌کنند، سپس به حضرت آدم (ع) امر می‌کند که واقعیات آنها را بیان کند. در این موقع به ملائکه امر می‌شود که بر آدم به عنوان تکریم سجده کنید و همگان سجده می‌کنند جز ابلیس. در چنین فضایی، خداوند به ابلیس خطاب می‌کند که چرا موجودی را که من با دست‌هایم آن را آفریده‌ام، سجده نکردی. مسلماً مقصود از این تعبیر آن است که من شخصاً و با عنایت خاصی او را آفریدم. تو با ترک سجده، نه بر آدم اهانت کردی، بلکه نوعی تمرد و استکبار بر من کردی، بنابراین لفظ «یدی» با توجه به قراین، کنایه از اهتمام و عنایت خالق به مخلوق خود است. گاهی انسان در موردی می‌گوید: من این خانه به دست ساختم، یعنی بر آن نظارت کامل و عنایت داشته‌ام.

۲. آفرینش آسمان‌ها با دست‌های خدا

قرآن در مورد دیگری می‌گوید:

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (الذاریات: ۴۷)؛

و ما آسمان را با دست‌ها بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم!

ظاهر آیه این است که خدا با دست‌های خود آسمان را بنا کرده است، ولی همگان می‌دانیم که خدا جسم و جسمانی نیست، او منزّه از هر نوع جسم بوده و داشتن دست‌ها ملازم جسمانیت است؛ پس باید در اطراف آیه دقت کنیم تا مقصود روشن شود. لذا مفسران در این مورد لفظ آیه را به قدرت و توانایی تفسیر می‌کنند و می‌گویند: ایدی، کنایه از قدرت و توانایی است.

ولی ما تصور می‌کنیم که به چنین تفسیری نیاز نیست. این نوع تعبیرها نوعی تعبیر کنایی هستند. توضیح اینکه گاهی تصور می‌شد که خدا در آفرینش جهان، شریک و همکاری داشته و آیه در مقام رد این اندیشه است. من با دست‌های خودم آسمان را برافراشتم؛ یعنی هرگز در آفرینش آنها شریک، معینی و همکاری نداشتم. در اینجا غرض از تعبیر به «ایدی» همان معنای کنایی است و رد اندیشه شرک مشرکان و شریک و انباز داشتن خدا خواهد بود..

تأویل در این مورد رفع ابهام از آیه و ارجاع مفاد ظاهری آیه به مقصود واقعی و تعیین حدود دلالت آیه است و هرگز به معنای حمل ظاهر آیه بر خلاف ظاهر آن نیست؛ زیرا آیه هنوز ظهور پایداری ندارد تا بر خلاف آن حمل شود. برای روشن شدن این مطلب نکته‌ای را یادآور می‌شویم.

ظهور بر دو نوع است.

۱. ظهور فردی و حرفی.

۲. ظهور جُمَلی و مجموعی.

آنچه معتبر محسوب می‌شود، ظهور مجموعی است، نه ظهور اول.

در همین دو آیه پیشین، ظهور فردی این است که بگوید: ایدی به معنای دست‌های خداست و مقصود نهایی نیز همان بوده، ولی ظهور جُمَلی و مجموعی تفسیر آیه به یکی از دو نحوی است که تفسیر شد یا مقصود واقعی ابراز عنایت به آفرینش آدم، یا نفی شرک و داشتن انباز و همیار در آفرینش آسمان‌هاست.

لغزش مجسمه و مشبهه در همین نقطه است که ظهور فردی را می‌گیرند، ولی غافل از آنند که ظهور فردی حجت نیست و آنچه حجت محسوب می‌شود ظهور جُمَلی و مجموعی است.

برای روشن شدن این دو نوع ظهور نمونه‌ای را ارائه می‌کنیم. خدا فرمان می‌دهد که:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»

(اسراء: ۲۹).

«هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی!». ظاهر آیه این است که انسان دست خود را به گردن ننهد و نیز آن را به صورت کامل باز نکند. مسلماً این نوع برداشت از آیه، برداشت ظهور فردی و حرفی است و در میان عقلا این نوع برداشت بی ارزش خواهد بود؛ یعنی چه که دست به گردن منه یا آن را کاملاً باز کن! طبعاً باید گفت پشت سر این ظهور فردی، ظهور جمعی و مجموعی است و آن اینکه انسان در بذل و بخشش باید از تفریط و افراط خودداری کند، نه مثل کسی که دیناری به فقیر و مستمند نمی دهد و نه همچون کسی که هر چه دارد می بخشد و خود و خانواده را در تنگنا قرار می دهد. بنابراین جمله «لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» کنایه از قبض مطلق و امتناع صد درصد است که چنین شخصی نمی تواند دیناری ببخشد، همچنانکه جمله «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» کنایه از افراط در بذل و بخشش است و انسان باید راه وسطی را انتخاب کند.

با توجه به این مثال و مثال پیشین، شما می توانید آیاتی را که جزو متشابهات شمرده شده اند، تفسیر و تأویل کنید، یعنی ظاهر لرزان را به ظاهر مستقر تبدیل کنید، آن هم نه از پیش خود، بلکه با توجه به قراین موجود در آیه یا آیات دیگر. اینک فهرستی از برخی از آیات متشابه می آوریم و از خواننده گرامی می خواهیم به همین روشی که بیان شد، به تفسیر آنها پردازد.

۱. وجه در آیه: «فَأَيْنَ مَا تُلُؤُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵)؛ و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست!

۲. ساق در آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (قلم: ۴۲)؛ روزی که ساق پاها برهنه می گردد.

۳. جنب در آیه: «عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» (زمر: ۵۶)؛ بر من از کوتاهی هایی که در ناحیه خدا کردم.

۴. قرب در آیه: «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» (بقره: ۱۸۶)؛ من نزدیکم، دعای دعاکننده را پاسخ می گویم.

۵. مجیبی در آیه: «وَجَاءَ رَبُّكَ» (فجر: ۲۲)؛ و خدا آمد.
 ۶. اتیان در آیه: «أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ» (انعام: ۱۵۸)؛ یا خداوند به سوی آنها بیاید.
 ۷. غضب در آیه: «وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» (فتح: ۶)؛ خداوند بر آنها غضب کرد.
 ۸. رضا در آیه: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» (مائده: ۱۱۹)؛ خداوند از آنها خشنود است.
- همچنین برخی از آیاتی را که به ظاهر با اصول توحید و پیراستگی از آثار جسم و جسمانی سازگار نیست، می توان با ارجاع به محکومات، از حالت تردید و لرزان بیرون آورد.

تأویل فتنه گران و تأویل عالمان

قرآن در آیه محکم و متشابه درباره بخش متشابه می گوید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»
(آل عمران: ۷)؛

«اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند.»

ظاهر آیه حاکی از آن است که فتنه گران، همان ظاهر بدوی و ظاهر فردی را گرفته اند و می گویند مراد خدا همین است و از این جهت جامعه را با افکار خود آلوده کرده اند و جسم و جسمانیت را (که یادگار یهود است) به خدا نسبت می دهند.

در حالی که مؤمنان به هر دو نوع از محکم و متشابه ایمان آورده اند و با تدبیر در آیه و قراین دیگر به معنای واقعی آیه پی می برند، چنانکه می فرماید:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.»

بنابراین راسخان در علم قرآن، در پرتو تعالیم الهی از هر نوع گری پیراسته اند و به تأویل متشابه یعنی ارجاع آن به معنای واقعی اقدام می کنند. و گواه بر اینکه راسخان عالم از

مفاد واقعی آیه آگاهند، این است که خدا آنان را راسخ در علم معرفی می‌کند و نه تنها راسخ در ایمان.

«واو» در «وَالرَّاسِخُونَ» واو عطف است

در پرتو بیانی که از محکم و متشابه ارائه شد، روشن می‌شود که جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر لفظ جلاله است؛ یعنی از تأویل به معنای مأل و معنای حقیقی آیه، جز خدا و راسخون در علم کسی آگاهی ندارد.

گاهی می‌گویند اگر جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر لفظ جلاله باشد، جمله بعدی که می‌گوید: «يُقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» فاقد رابطه خواهد بود و جمله حالیه باید با حرف «واو» همراه باشد و گفته شود: «ويقولون».

پاسخ این پرسش روشن است:

اولاً: از نظر قواعد نحوی آنگاه صیغه مضارع به صورت جمله حالیه در آیه همراه با ضمیر و مجرد از «واو» به کار گرفته می‌شود.

ابن مالک در الفی خود می‌گوید:

و ذاتٌ بَدءٌ بمضارعٍ ثَبَتٌ حَوَتْ ضَمِيرًا و مِنَ الْوَاوِ خَلَتْ

ثانیاً: در قرآن جمله مضارع که به صورت جمله حالیه بوده، بدون «واو» وارد شده است. پاسخ: در سوره مبارکه حشر درباره اینکه «فیء» یا غنایم جنگی از آن کیست، چهار آیه وارد شده است. در آیه نخست فیء را از آن خدا و رسول خدا و ذی القربی و ایتام و مساکین و ابن سبیل می‌داند و سپس سه گروه دیگر را شریک در فیء معرفی می‌کند:

الف) «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ...» (حشر: ۸).

ب) «وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ» (حشر: ۹).

ج) «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» (حشر: ۱۰).

این سه گروه سهمی در فیء دارند، گویی تعبیر آیه این است:

للفقراء، وللذين تبؤوا الدار، وللذين جاؤوا من بعدهم.

در این صورت جمله‌ی حالیه وارد می‌شود و می‌گوید: «يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ».

این جمله‌ی حالیه فاقد واو بوده و پس از عطف «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» آمده است و اگر بخواهیم دو آیه را با هم تشبیه کنیم، باید چنین بگوییم:

والذین جاؤوا من بعدهم برابر با والراسخون فی العلم.
يقولون ربنا اغفر لنا برابر با يقولون کل من عند ربنا.
در خود آیه دو قرینه برای این نکته وجود دارد که واو در «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عاطفه است نه استیناف.

قرینه نخست: اگر واقعاً راسخان در آیه فقط ایمان به آیات متشابه دارند، بدون اینکه از مفاد آن آگاه باشند؛ به کار بردن علم در «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» تناسبی نخواهد داشت و شایسته است بگوید: «والراسخون فی الإیمان بان القرآن حقا».

قرینه دوم: ایمان به اینکه آیات متشابه از جانب خدا نازل شده‌اند، به راسخون فی العلم اختصاص ندارد، بلکه همه مسلمانان که به قرآن ایمان دارند، خواه راسخ در علم باشند یا نباشد، آن را از آن خدا می‌دانند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله یک نتیجه قطعی به دست آمد و آن اینکه: بر خلاف بسیاری از گفته‌ها که برخی آیات قرآن را فراتر از فهم بشر معرفی می‌کنند و معتقدند که آیات متشابه دور از فهم ماست؛ همه آیات قرآن برای فهم و تدبیر نازل شده‌اند، حتی مفاهیم آیات متشابه نیز با تدبیر در آیات دیگر، برای مفسران معلوم است و در عین حال شاید برخی از آیات از نظر محتوا، دارای درجات مختلف و گوناگون باشد که طبقات برتر از آنها بهره بیشتری می‌گیرند.

همه گروه‌ها، به نزول هر دو صنف (محکم و متشابه) از خدا ایمان دارند. اما راسخان در علم از فضیلت برتری برخوردارند و آن این است که آنان به دلیل جودت ذهن و زیبایی فهم و آمادگی بیشتر برای هدایت، در آنها تأمل می‌کنند و در سایه آیات محکم پرده از آن برمی‌دارند.

از این بیان روشن می‌شود که مسلمانان درباره آیات متشابه به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. گروه فتنه‌گر برای اغراض باطل به تأویل آن می‌پردازند.
۲. گروه راسخ در علم، بر اثر نورانیت باطن و استعداد بیشتر به حقیقت آن پی می‌برند. بنابراین اگر قرآن در تعریف راسخان در علم می‌گوید: «أَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» این با علم آنان به حقیقت متشابه منافاتی ندارد. زیرا ایمان را با علم و دانش توأم کرده‌اند و در برابر این آیات از خود هرگز اضطرابی نشان نداده‌اند و به هر دو مؤمنند و در عین حال معنای واقعی را از غیرواقعی جدا می‌کنند.

منابع

- قرآن الکریم.
۱. ابن فارس، احمد (۱۳۶۶ق). معجم مقائیس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه عیسی البابی الحلبی و شرکاه.
 ۲. ابن منظور افریقی (بی تا). لسان العرب، بیروت: دار صادر.
 ۳. راغب اصفهانی (۱۳۶۲ش). مفردات قرآن، تحقیق محمد سید کیلانی، چ دوم، تهران: المکتبه المرتضویه.
 ۴. رشید رضا، سید محمد (۱۳۶۷ق). تفسیر المنار، چ سوم، مصر: دارالمنار.
 ۵. سبحانی، جعفر (۱۳۹۲ش). الموجز فی اصول الفقه، چ ۱۴، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
 ۶. طبرسی، فضل بن حسن (بی تا). مجمع البیان، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
 ۷. فخر رازی (بی تا). تفسیر رازی، چ دوم، تهران: دارالکتب العلمیه.